

❖ سخنی پیرامون توسعه ❖

□ دکتر صلاح‌الدین محلاتی □

گروه جغرافیا دانشکده علوم زمین

چکیده

آگاهی از تفاوت فاحش میان انسان‌ها از نظر برخورداری از مواهب زندگی، حاکمیت ملی، آزادی و شرایط مطلوب اجتماعی و سیاسی، در پرتو نوشته‌ها و گفته‌ها و فعالیت وسائل ارتباط جمعی، پس از جنگ جهانی دوم موجب تقسیم جهان به دو جرگه «توسعه یافته» و «در حال توسعه» یا توسعه نیافته گردید. بسیاری از دانشمندان. اقتصاددانان و جغرافیدانان به پژوهش و کاوش در مورد علل توسعه نیافتگی پرداختند. برخی به این نتیجه رسیدند که منشاء توسعه نیافتگی عاملی درونی است و برخی دیگر عوامل خارجی را مسئول توسعه نیافتگی دانستند و به هر حال منشاء توسعه را امری صرفاً مادی پنداشتند و شرط‌رهایی از توسعه نیافتگی و ورود به جرگه «توسعه یافتگان» را ارائه کمک‌های مادی، استفاده از روش‌های نوین تولید، مکانیزه سیون و... دانستند.

لیکن از آنجا که انسان این موجود ناشناخته که نمادی از تمامی هستی است، در عین مخلوقیت جنبه آفرینندگی دارد و می‌تواند در پناه آموزش و پرورش و با تکیه بر قدرت خلاقیت خود زندگی خویش را دگرگون سازد در این نوشته به نقش آموزش و پرورش و فرهنگ در توسعه یافتگی و یا عدم توسعه پرداخته شده است.

آغاز سخن

آفتی نبود بتر از ناشناخت

تو بر یازو ندانی عشق باخت

مولوی

پس از پایان جنگ جهانی دوم و با نفوذ رسانه‌های گروهی، جهانیان از تفاوت فاحش و رو به گسترش موجود میان انسان‌ها، از نظر میزان بهره‌مندی از آزادی، حاکمیت ملی، اوضاع و شرایط اجتماعی و البته برخورداری از مواهب زندگی، آگاهی یافتند و از آن به عنوان «توسعه نیافتگی» یا فاجعه‌ای یاد کردند که دامن‌گیر بیش از نیمی از بشریت معاصر است و پیامدهای سوئی برای همه گروه‌های انسانی در بر دارد.

با انتشار مقاله‌ها و کتاب‌های مربوط به کم‌رشدی و عدم توسعه این مسئله یکی از مهم‌ترین مشغله‌های فکری اندیشمندان پس از جنگ شد.

دانشمندان و صاحب نظران در رشته‌های مختلف علمی نظیر جغرافیدانان، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و... نیز طی نشست‌هایی درباره مفهوم توسعه و توسعه نیافتگی به بحث پرداختند و هرکدام، به گمان خود، اصطلاح مزبور را در مقوله‌های گوناگون به کار بردند و به منظور سازش دادن آن با گرایش‌های تخصصی و جهت‌گیری‌های علمی و پندارشناختی خود کوشش نمودند. آنان، با توجه به افق تیره و تاری که از آینده بشریت ترسیم شده است اوضاع اقتصادی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم جهان را تحلیل کردند.

برخی منشاء توسعه نیافتگی را عوامل «درونی» می‌دانند و آن را به نژاد، ویژگی‌های زیست‌شناختی، مذهب، طبیعت و موقعیت جغرافیایی نسبت می‌دهند و بعضی دیگر علل عقب ماندگی و تیره‌روزی ملت‌ها را عللی «بیرونی» یا خارجی می‌دانند و آن را به سلطه جویی و چپاول کشورهای استعمارگر نسبت می‌دهند.

در واقع مشخصه‌های توسعه نیافتگان مشخصه‌های ساده‌ای نیست؛ برخی می‌پندارند کشورهای توسعه نیافته کشورهایی هستند که در آن جا آدمیان از برآوردن کمترین نیاز خود ناتوانند، اما بدیهی است که این «نیاز» خود تابع میزان ارتقای ساختار فرهنگی، اجتماعی، و... است.

شومپتر^(۱) توسعه اقتصادی را با پیشرفت فن‌آوری مرتبط می‌داند. هربرت

فورت^(۲) نیز توسعه یافتگی یا توسعه نیافتگی را با میزان توان بهره‌برداری از ثروت‌های طبیعی و انسانی و با اقتصادی‌ترین روش فن‌آوری معاصر در ارتباط می‌داند، عده‌ای دیگر از دانشمندان توسعه اقتصادی را مولود سلسله اقداماتی می‌دانند که از طریق آن درآمد یک کشور در طی مدتی طولانی افزایش می‌یابد. لیکن برخی بر این باورند که افزایش درآمد ملی به‌تنهایی معرف توسعه اقتصادی نیست، بلکه هدف از ارتقای درآمد ملی باید ایجاد گشایش و توسعه در زندگی مردم باشد و آسایش و رفاه بیشتری را برای آنان فراهم سازد. پس در این صورت، باید سطح زندگی مردم را ملاک توسعه دانست.

البته ممکن است به سبب فقدان نظامی عادلانه برای توزیع درآمد ملی، همراه با افزایش آن، اختلاف طبقاتی دوچندان شود، یعنی توانگران ثروتمندتر و فقرا فقیرتر شوند. در اینجا است که مسئله عدالت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مطرح می‌شود؛ بدین معنی که توسعه یافتگی یا عدم آن به میزان مشارکت مردم در امور سیاسی و در واقع، در سرنوشت خویش و برخورداری از حق انتخاب مسئولان، بستگی دارد.

خلاصه این که نشانه‌های توسعه یافتگی یا عدم توسعه را باید در همه شئون زندگی مادی و روحی و معنوی مردم یعنی میزان بهره‌مندی از مواهب زندگی، آزادی، دخالت در سرنوشت خویش، فرهنگ و نوآوری‌های فکری و فرهنگی، ساختار سیاسی، اجتماعی، باورها، چگونگی ساختار شهری، محیطی و... مشاهده نمود.

هرچند صاحب‌نظران و سازمان‌های گوناگون ملی و بین‌المللی در مورد این وضع ناهنجار توسعه نیافتگی اختلاف نظر دارند و هرکدام معیارهایی را برای توسعه می‌شناسند. لیکن، با توجه به واقعیت‌های موجود، امروزه اکثراً بر این نکته اتفاق نظر دارند که معنای توسعه که پدیده‌ای ملموس اقتصادی و اجتماعی است، از معیارهای رشد مادی فراتر رفته و تغییر و تحول در بنیان‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را نیز در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر، مفهوم توسعه به مراتب از گشایش وضع اقتصادی، بالا رفتن درآمد سرانه، بهبود کیفیت مسکن، غذا و... گسترده‌تر است و نه تنها جنبه‌های روحی، فرهنگی و معنوی زندگی آدمیان را شامل می‌شود

و بلکه جنبه‌های اخیر زیربنا و مبنای گشایش در وضع اقتصادی است. از آنجا که هدف نهایی، توسعه انسان است، توسعه انسانی را فرآیندی می‌دانند که امکان آزادی انتخاب شغل، مذهب، اندیشه، دخالت در سرنوشت خویش، بهره‌مندی از امکان عمر طولانی، بهداشت و سلامتی، آموزش، آرامش و آسایش و امنیت را برای آدمی فراهم می‌سازد. اندیشمندان، کارشناسان و سازمان‌های ملی و بین‌المللی طرح‌ها و برنامه‌هایی برای رفع توسعه‌نیافتگی و برخورداری همه افراد بشر از تمامی مواهب بالا، در سی و چهار سال اخیر، تدوین کرده‌اند و به‌مورد اجرا گذاشته‌اند، ولی به سبب جامع نبودن و بی‌توجهی به جنبه‌های گوناگون زندگی و روح آدمی، این طرح‌ها نتیجه مطلوب را که همانا توسعه انسانی باشد به بار نیاورد. از آنجا که انسان مولود حیاتی است که تکوین و ظهورش حاصل پویایی مبهم و سرشار از راز و رمز است و از آنجا که او موجودی برخوردار از دو بعد مادی جسمانی و روحی روانی است، در تعبیر توسعه انسانی نباید و نمی‌توان فقط به جنبه‌های مادی و کمی زندگی او توجه داشت، بلکه توجه به جنبه‌های روحی و عقلانی زندگی وی ضرورت محض دارد.

فرهنگ یکی از جلوه‌های زندگی عقلانی و معنوی آدمی است، که بخش بنیادی زندگی هر فرد و جامعه را تشکیل می‌دهد و آموزش و پرورش از مهم‌ترین عوامل فرهنگ‌ساز است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آموزش و پرورش، زمینه توسعه انسان

به‌طور کلی آنچه در جهان خلقت وجود دارد و آدمی از آن‌ها بهره می‌گیرد به دو گروه تقسیم می‌شوند. عناصری که طی سالیان دراز و دوران‌های طولانی، بر اثر دگرگونی‌های طبیعی شکل گرفته‌اند و ساخته و پرداخته شده‌اند و انسان از آن‌ها به‌همین شکلی که در طبیعت هستند استفاده می‌کند مانند هوا، دریاها، اقیانوس‌ها و جنگل‌ها و...؛ و هنگامی استفاده بهینه از آن‌ها امکان‌پذیر است که آدمی یا آن‌ها را به همان حالت طبیعی مورد بهره‌برداری قرار دهد یا حداقل دخل و تصرف را در آن‌ها بنماید تا جایی که طبیعت این اشیاء قدرت جبران‌پذیری و ترمیم را داشته باشد، ولی اگر با روشی سوداگرانه، با کمک ابزار و دانش فنی خود بخواهد از آن‌ها

سودجویی مفرط نماید، برای دسترسی به «آسایش» و ثروت بیشتر جنگل‌ها را ویران سازد، برائر استفاده از انواع ماشین‌ها و ابزار هوا و آب را آلوده کند، یعنی دخالت وی «دخالت مخرب» باشد، زندگی خود او در معرض خطر قرار می‌گیرد زیرا توازن طبیعت را برهم زده و محیط زیست را دچار بحران کرده است. لیکن برای این که انسان بتواند از گروه دوم موجودات خلقت بهره‌گیرد، باید حتماً آن‌ها را تغییر دهد. زیرا در شکل طبیعی خود چندان مورد استفاده نیستند و در واقع به سبب همین تغییر است که «ارزش افزوده» می‌یابند. مثلاً آهن یا طلا عناصری هستند که به حالت طبیعی نمی‌توان از آنها چندان بهره گرفت. آدمی با کمک ابزار و با استفاده از تجربه و دانشی که در طول حیات پیچیده و پرفراز و فرود خویش دربارهٔ ویژگی اشیاء فراگرفته است، آهن و طلا را از دل سنگ بیرون می‌کشد و طی فرآیندی بسیار طولانی و دشوار آن‌ها را به ابزار مورد نظر خود تبدیل می‌کند. مثلاً از فلزات ابزار می‌سازد یا از نفت، پس از استخراج و پالایش آن، هزاران مادهٔ گران‌بها به دست می‌آورد. خلاصه این گروه از عناصر، بدون دخالت تام و تمام آدمی، قابل استفاده نیستند و ارزش افزوده ندارند.

در اینجا سخن از انسان است و او تنها موجودی است که هم از نظر ماهیت و هم از نظر واقعیت به ساخته شدن نیاز دارد و از طرفی، از شایستگی‌ها و استعداد‌های بسیار بهره‌مند است. لیکن این شایستگی‌ها و استعداد‌ها، مصالح خامی‌اند که هنوز شکل نگرفته‌اند. او در واقع «ساخته نشده» گام به صحنه هستی می‌گذارد. و به همین سبب است که واقعیت انسان و ماهیت وی پیچیده و گوناگون است. انسان می‌تواند در پرتو پرورش و آموزش به مراتب عالی دست یابد، یعنی به چنان درجهٔ عالی از کمال و تعالی، که مقام جانشینی خدا را بیابد؛ به گفتهٔ شیخ اجل سعدی:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

آدمی به برکت آموزش و پرورش است که «ارزش افزوده» می‌یابد و ممکن است به گوهری بی‌همتا تبدیل شود که جهانی را از فروغ وجود، انوار دانایی و روشنی فضیلت خود منور سازد و البته عکس قضیه نیز صادق است.

به برکت آموزش و پرورش توسعه تحقق می‌یابد. و بنیان ترقی و سعادت ملت‌ها و ثبات و آبادانی کشورها گذارده می‌شود. آموزش و پرورش در واقع، زیربنای

اندیشه صحیح و تعقل درست و صحیح‌ترین و بهترین راه توسعه و تکامل است، آموزش و پرورشی که هدفش ایجاد انسان‌های اندیشمند، آزاده و با شخصیت باشد می‌تواند بالاترین ثروت را که ثروت انسانی است به‌وجود آورد. در واقع تفاوت اساسی میان جهان توسعه‌یافته و دنیای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه در این است که در جهان توسعه یافته ملت‌ها، پس از نسانس، یعنی پس از رهایی از یوغ کلیسا و اربابان مذهب (که شرط بقا و تداوم سلطه خویش را پرورش انسان‌هایی مقلد، برده و خوار و مطیع و معتقد به ارزش‌های پوچ و مسخ شده می‌دانستند) به برکت وجود روشنفکران و پیشوایان فکری خردمند و معلمان فهیم و رهبران سیاسی ملی، آگاه و میهن‌دوست، که راه نجات از توسعه‌نیافتگی، فقر و ذلت را آزادی اندیشه، برداشت‌های عقلانی از هستی و آموزش و پرورش صحیح فرزندان میهن می‌دانستند، به‌گرانیهاترین سرمایه‌ها تبدیل شدند و بدین سان، حتی، به‌رغم نبود یا کمبود امکانات مادی (ذخایر و معادن و حاصل‌خیزی خاک و...) در پناه بینش روشن و اندیشه و خرد متعالی خویش به‌روشنی‌ها و توسعه فرهنگی و مادی راه یافتند و با خلاقیت‌ها و ابتکارهای ارزنده در زمینه‌های علمی و اخلاقی و فرهنگی، سرزمین خود را ساختند و آباد نمودند و حتی بر سرزمین‌هایی که روزگاری مهد تمدن بودند و فرهنگی بارور داشتند، سلطه فرهنگی و مادی و سیاسی خود را گستراندند و...

پس این آموزش و پرورش درست و منطقی است که انسان ساز است و این انسان ساخته شده است که مولد ثروت و سعادت و خوشبختی است. به‌همین سبب است که می‌گویند سعادت یک ملت منوط به داشتن معادن، ذخایر و وسعت خاک استوار نیست، بلکه سرمایه اصلی داشتن «انسان»هایی پرورش یافته، آموزش دیده، فهیم، عاقل، اندیشمند و دانشمند است.

در واقع اثر و نقش آموزش و پرورش در شکل‌پذیری انسانیت به‌حدی است که در همه ادیان و مذاهب و از سوی تمامی پیام‌آوران و مصلحان بر آن تأکید شده است.

به برکت آموزش و پرورش است که امر توسعه تحقق می‌یابد و بنیان ترقی و سعادت ملت‌ها و ثبات و آبادانی و استواری کشور پایه‌گذاری می‌شود.

جرج واشنگتن نخستین رهبر استقلال و رئیس جمهور آمریکا، آموزش و پرورش را وسیله روشن کردن ذهن ملت و مطمئن‌ترین اساس سعادت مردم می‌داند. جفرسن پیشوای بزرگ و رئیس جمهور اندیشمند آمریکادر ۱۷۸۶ گفته است: «در پیش من روشن است که آزادی ما تنها در دست خود ملت باقی و پایدار خواهد ماند ملتی که افرادش تا اندازه‌ای پرورش یافته باشند. آموزش و پرورش ملت وظیفه دولت است که باید طرحی برای این کار در نظر بگیرد.»^(۳)

در نظر هربارت عالم و دانشمند نامدار آلمانی که در سده نوزدهم می‌زیست «هدف آموزش و پرورش و منظور آن، اخلاق و منش است یعنی اراده‌ای که در هیأت اجتماع به نحو پسندیده‌ای رفتار نماید. منش و اخلاق را مشروحاً توضیح داده و عبارت می‌داند از آزادی درونی انسان که به صورت تکوینی و سودمندی و دادگری و عدالت ظاهرشود و این در حقیقت همان خوشی و سعادت و انجام وظیفه یا موافقت با عقل است که ارسطو غایت مطلوب انسان دانسته است.»^(۴) مدیسن،^(۵) چهارمین رئیس جمهور آمریکا که به پرورش ملت بسیار دل بسته بود. نوشته است: «حکومت ملی بدون این که ملت مطلع و آگاه باشد یا وسیله به دست آوردن اطلاعات و معلومات را داشته باشد چون مسخره‌ای و یا نمایش غم‌انگیزی بیش نیست.

به باور او «عالی‌ترین خدمتی که پس از اعطای آزادی می‌توان به ملت و کشور نمود، باز کردن چشم و گوش مردم است تا بتوانند آزادی را پاس دارند و از آن بهره‌مند گردند.»^(۶)

جفرسن و مدیسن به منظور پیشبرد این باور گام‌های بلندی برداشتند زیرا به خوبی می‌دانستند که موفقیت آمریکا و شکوفائی اقتصادی و ترقی و پیشرفت اجتماعی این کشور با میزان فهم و پرورش و آموزش آحاد ملت آن و یا به عبارت بهتر، توسعه و سعادت مردم، در ارتباط است.

لیستر وارد^(۷) عالم آمریکایی آموزش و پرورش را وسیله دانش‌گستری می‌داند و می‌گوید «پیشرفت بسته به عقل است، عقل نیز نتیجه دو عامل است یکی درجه و نیروی هوش و دیگری حاصل کار هوش یعنی دانش و آگاهی. در اندازه هوش و با رعایت قوانین وراثت و نفوذ محیط می‌توان فقط اصلاحاتی به طور غیرمستقیم وارد

کرد ولی اندازه دانش را مستقیماً می‌توان افزود.» (۸)
 به‌راستی که آموزش و پرورش انسان سنگ زیربنای اندیشه صحیح و تعقل
 درست و لاجرم بالاترین و بهترین راه توسعه و تکامل اوست.

نقش انسان در خودسازی

آیا انسان در «چگونگی خود» نقش دارد؟ به‌پندار بسیاری از دانشمندان، آدمی
 به‌سبب بهره‌مندی از نیروی عقل و تدبیر و هوشمندی، اراده و اختیار خود، در رقم
 زدن سرنوشت خویش سهم بسزایی دارد.
 بدیهی است که انسان تأثیر زیادی نمی‌تواند در شکل ظاهری و چگونگی
 جسمانی‌اش داشته باشد.

زن بودن و یا مرد بودن، زشتی و زیبائی، سفیدی و یا سیاهی اموری هستند که
 هنوز از اختیار انسان خارج است لیکن قلمی که روح آدمی را می‌سازد، نهایتاً از
 حیطه اراده او خارج نیست. آن عاملی که شخص ما را می‌سازد. از اراده ما خارج
 است ولی آن که شخصیت ما را می‌سازد، خود مائیم. *إِنَّ اللَّهَ مَا يُغَيِّرُ وَ بِهِ قَوْمٌ حَتَّى
 يُغَيِّرَ وَ مَا بِهِ أَنْفُسُهُمْ.* در واقع ویژگی‌های روحی و خلقی اوست که شخصیت انسان
 را می‌سازد چگونگی شخصیت و منیت آدمی به‌شخصیت روحی او بستگی دارد و
 نه به شخص جسمی‌اش. در واقع شخصیت انسان ساخته و پرداخته عوامل گوناگون
 مانند: پدر و مادر، محیط زندگی،... است و اینجاست که مسئله آموزش و پرورش و
 فرهنگ در شکل‌گیری جامعه انسانی اهمیت خود را می‌نمایند.

سرمایه انسانی مهمترین عامل توسعه

پیش از این گفته شد که با کار بر روی آنچه که از زمین استخراج می‌شود و تغییر
 صورت آن ارزش افزوده پیدا می‌کند و به‌واسطه همین ارزش افزوده است که قدر و
 منزلت دارد.

گاهی به‌هنگام بررسی جوامع توسعه یافته و دیدن شیوه زندگی، هنر و فنون
 آن‌ها چنین تصور می‌شود که تفاوتی در سرشت انسان‌ها موجود است و متأسفانه
 بسیاری از متفکران و اندیشمندان مانند ارسطو، مونتیسکو و... در ادوار گوناگون

تاریخ به تفاوت ذاتی انسان‌ها از نظر نژاد باور داشتند و قوم و قبیله‌ای را از نژاد برتر و شایسته سالاری و آقایی و ملتی را از نژاد فروتر و بی‌بهره از استعداد و ذکاوت و... لذا شایسته فرمانبری و... می‌دانستند و لذا خوشبختی و سعادت و یا بدبختی و شقاوت ملل را اموری محتوم و مقدر می‌پنداشتند. در صورتی که چنین اندیشه‌ای به کل باطل و بنا به شهادت تاریخ، بی‌پایه و اساس است.

اگر به گذشته بنگریم و سده‌های پیشین را به یاد آوریم می‌بینیم که ملل توسعه یافته امروز، در نهایت فقر و فلاکت و بیچارگی و توسعه نیافتگی به سر می‌بردند در حالی که بیشتر ملل عقب افتاده در آن روزگاران، در نهایت شکوفایی مادی و معنوی می‌زیستند و حتی بنیان‌گذاران مدنیت کنونی جهان بوده‌اند. در واقع، باید علت این تغییر موضع جغرافیایی توسعه یافتگی و عدم توسعه را در سلسله حوادث و وقایعی دانست که پیش و پس از رنسانس اتفاق افتاد.

سلطه فساد و تباهی، غرور، بی‌خبری و حاکمیت باورهای نادرست دینی، اتحاد شوم اربابان دین که دچار کج‌فهمی از مفهوم دین و آئین بودند (و در ضمن منافع خویش را در تحقیر ملت می‌دانستند و با برداشت‌های سودگرانه از احکام دین، ادیان را که مشوق آموزش و پرورش و راهنمای سعادت دنیوی و اخروی و برمبنای فطرت و عقل آدمی است «كُلَّمَا حَكَمَ بِالعقل حَكَمَ بِالعشرع» قلب و منحرف ساختند و به صورت کالای تجاری به خورد مردم دادند) و سلاطین بی‌خرد و بلهوس (که یا از آموزش و پرورش مردم جلوگیری و یا فقط آموزش‌هایی که در جهت تقویت ارکان و قدرت مذهبی - سیاسی حاکم باشد، مجاز می‌شمردند) موجبات سقوط «توسعه یافتگان» دیروز را فراهم آورد. از سوی دیگر، در آن سوی جهان، که توسعه یافته‌اش می‌نامند، پس از رهایی مردم از یوغ سیاه کلیسا و رفع استبداد، به برکت بروز و ظهور اندیشه آزاد و منطقی در مورد هستی، پیدایی رهبرانی خردمند و تأسی به اندیشه و تحلیل مسائل زندگی از ورای منطق، خودباوری، مبارزه با خرافات، عقب افتادگان و توسعه نیافتگان دیروز، به‌وادای روشنی، و توسعه رهنمون شدند. نخستین پادشاهی که «ترقی و بهبودی و سعادت و ثبات و استواری و توسعه کشور و ملت را در گرو آموزش و پرورش می‌دانست» فردریک بزرگ پادشاه پروس بود که از ۱۷۴۰ تا ۱۷۸۶ سلطنت کرد و در ۱۷۶۳ طی فرمانی دستور آموزش همگانی را

صادر نمود.

پس از بلوای ۱۷۸۹ و برپا شدن جمهوری در فرانسه، چند تن از رهبران شورش، طرح‌هایی برای آموزش و پرورش آماده کردند که بیانگر توجه آن‌ها به اهمیت آموزش و پرورش مردم در سعادت و خوشبختی جامعه و مسئولیت دولت در امر آموزش و پرورش همگانی بود. به خاطر خودداری از اطاله سخن از شرح چونی و چرائی این تغییر موضع جغرافیائی توسعه‌یافتگان و توسعه‌نیافتگان باید گذشت. اما باید دانست که هیچ تفاوت ذاتی و سرشتی میان آدمیان موجود نیست. بلکه تفاوت در ساخته شدن و کیفیت ساخته شدن انسان‌ها است.

هرکسی که بخواهد زندگی کند، نیازمند به سرمایه است. و شاید به‌پندار برخی، سرمایه مادی مهمترین وسیله برای زندگی است. لیکن در واقع هیچ سرمایه‌ای بالاتر از سرمایه انسانی نیست. زیرا هرانسانی گنجینه‌ای بس گرانبه‌است که باید رمز بهره‌برداری از گنجینه خود را بیابد و این رمز تنها به یاری آموزش و پرورش و دانش و فرهنگ گشوده می‌شود. اگر ملتی و کشوری بتواند از نیروی عظیم استعداد و قابلیت شگرفت خلاقیت‌ها و توان بی‌چون و چرای اندیشه آدمیانش بهره برد و اگر آن کشور و ملت هیچ چیز هم نداشته باشند، در واقع همه چیز دارد. زیرا انسان پرورش یافته و آموزش یافته و آگاه و عاقل، می‌تواند به‌اتکاء به نیروی عظیم خلاقیت خود همه چیزها و ثروت‌ها را به وجود آورد. گویا خواجه بزرگوار، عبدالله انصاری می‌فرماید:

الهی را آن را که عقل دادی چه ندادی؟ و آن را که عقل ندادی چه دادی؟

بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته کنونی از نظر موقعیت جغرافیایی، وسعت، خاک طبیعت، منابع معدنی، در موقعیت مناسبی نیستند و حتی از جهاتی بسیار فقیراند (ژاپن و انگلیس، سوئیس و...) حدود ۹۸ درصد از منابع انرژی ژاپن باید از خارج وارد شود. انگلیس از تأمین غذای ملت خود، به سبب نامناسب بودن خاک و وسعت اندک، در بیشتر ایام سال ناتوان است. لیکن این کشورها و رهبران خردمند و ملت فهمیده آن‌ها به ارزش تنها یک چیز پی برده‌اند و آن ارزش ساختن و پرداختن انسان‌هاست. آن‌ها توانسته‌اند از گنجینه انسانی خود بهره‌برند و راز سلطه و آقایی این کشورها در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی و... در این

است که چون آدم پرورش یافته و آموزش دیده و با عقل و تدبیر دارند و فضا‌های زندگی و پدیده‌های جهان را برمبنای اندیشه و عقل صحیح و نه برمبنای احساس و تقلید تحلیل می‌کند و به نتایج منطقی می‌رسند، همه چیز را برای خود فراهم آورده‌اند.

در حالی که آن سوی قضیه بسیاری از کشورهای جهان از عالیترین موقعیت‌های جغرافیائی، وسعت مطلوب، خاک حاصلخیز، منابع و ذخائر فراوان و... بهره‌منداند لیکن چون ساخته نشده‌اند، از این نعمت‌های خداوندی (خاک، آب، معادن و...) که به آن‌ها ارزانی شده نه خود، بلکه دیگران استفاده می‌کنند و خود در نهایت فقر و زبونی به «بقای» خویش ادامه می‌دهند.

اگر پای سنجش تأثیر دانش و ثروت در توسعه و رفاه انسان‌ها در میان باشد مسلم است که ارزش و تأثیر دانش و اهمیت آن بسیار بیشتر و بالاتر است زیرا دانش منبع زاینده‌گی و تولید است، دانش و آموزش است که انسان را می‌سازد، لیکن ثروت عاملی است غیرانسانی که ممکن است جنبه گیاهی، حیوانی، و یا به‌طور کلی مادی داشته باشد.

طلا، اورانیوم، نفت، وسعت خاک و... همه ثروت هستند و ثروت هم نعمت و موهبت است. بسیاری از کشورها و ملت‌ها از این همه ثروت‌ها بهره‌منداند و جمعیت زیادی هم دارند لیکن چون آن جمعیت ساخته نشده‌اند یعنی پرورش و آموزش و آگاهی نیافته‌اند و عقل و تدبیر ندارند، مقلدانند و نه متفکر و اسیر استبداد و باورها و ارزش‌های پوچ‌اند، آن مال و ثروت، بیش از این که در جهت بهزیستی خود آن‌ها به کار گرفته شود، موجب رفاه و آسایش ملت‌های زیرک و عاقل و کاردان که از وجود رهبرانی دلسوز و خبیر و وطن‌پرست برخوردارند، می‌شود و بدبختی و فقر و فلاکت را برای دارنده «ثروت» به بار می‌آورد. (داستان ایران، سرنوشت سیاست، اقتصاد و صنعت ملت‌ش در طی سده‌های اخیر دلیل این مدعی است). ولی اگر کشوری آدم داشته باشد، ثروت به دست می‌آورد. لیکن امکان دارد که ثروت نه تنها علم را به دنبال نیآورد بلکه باعث زبونی و خواری و بازیچه شدن صاحب ثروت به وسیله صاحبان دانش و بینش شود. به همین سبب است که می‌گویند، سعادت ملت‌ها به داشتن استحکامات، معدن‌ها و وسعت خاک و...

نیست، فقط به داشتن یک چیز است و آن داشتن انسان‌های پرورش یافته، آموزش دیده، دانشمند، عاقل و فهیم و در یک کلام، ساخته شده است. به همین سبب است که پیامبران و منجیان بشریت از میان صنعت‌ها، اختراع‌ها دانش‌ها و فنون، رسالت خود را در انتخاب صنعت انسان‌سازی دیدند و برای آن هم مبعوث به رسالت شدند و سعی در انتشار آن صنعت نمودند. و این کلام گهربار رسول اکرم اسلام است که فرمود: «انما بعثت لأتمم مكارم الاخلاق» یعنی رسالت او در ساختن انسان خلاصه می‌شود. و در اثر همین انسان‌سازی بود که در اندک مدتی آن تازیان که شرح خشونت‌ها، ستم‌ها و سبعیت‌شان صفحات تاریخ بشری را سیاه نموده در کوتاه مدتی، بر اثر تعلیمات نجات‌بخش اسلام و آمیختگی آن با تمدن‌های عظیم و انسانی ایران و روم و یونان پایه تمدن اسلامی را گذاردند و جامعه مسلمین را به‌اعلی درجه توسعه و تمدن رساندند.

فرجام سخن

از آنچه که گذشت چنین برمی‌آید که به‌رغم تصور بسیاری، توسعه که فرآیندی پیچیده و چندجانبه است و باید نهایتاً به شکوفایی زندگی روحی، فرهنگی و سپس مادی انسان بیانجامد پیش از آن که بر مادیات و ثروت‌های مادی متکی باشد بر پایه پرورش روح و آموزش نفس انسان متکی است. زیرا که انسان فرهیخته و آموزش دیده با عقل پرورش یافته خود و با تجربه‌های آموخته، می‌تواند به خلاقیت و ابتکار دست زند، از مصالح و مواد پیرامون خویش با نیکوترین شکلی استفاده کند و با سیاست و تدبیر و کیاست مسائل و مشکلات خویش حل نماید.

هرچند بهره‌مندی حداقل از ثروت مادی می‌تواند روند توسعه را سرعت بخشد لیکن این ثروت به‌هیچ وجه شرط کافی را برای نیل به شکوفایی انسان نیست. چه بسا ثروتمندان بی‌خردی که یکسبه مال و منال خود را بر باد می‌دهند لیکن بسیار خردمندان و آموزش دیدگان و پرورش یافتگانی بوده‌اند که با سرپنجه عقل و درایت و تدبیر نه تنها خود را از منتهای فقر و بدبختی و پریشانی نجات داده‌اند بلکه قوم و قبیله و ملتی را به‌راه توسعه و رفاه و خوشبختی رهنمون ساخته‌اند.

پس اگر آموزش و پرورش در خدمت استعمار و استثمار و استحمار نباشد، اگر

آموزش و پرورش به منظور بینائی و آگاهی و رشد نیروی عقلانی و شخصیت انسان‌ها اعمال گردند نه به منظور به بردگی و به بندگی کشیدن و اسارت فکری آدمیان در برابر قشر حاکم و مسلط، آموزش و پرورش سنگ زیربنای توسعه و شکوفایی روحی و مادی و معنوی انسان‌ها و جوامع است.

پانویسها

1. Schumpeter.
2. Herbert Forth.
۳. عیسی صدیق - تاریخ و فرهنگ اروپا - شرکت چاپ و نشر کتاب - ۱۳۴۰ ص ۲۲۸
۴. عیسی صدیق - تاریخ و فرهنگ اروپا - شرکت سهامی طبع کتاب - ۱۳۴۰ - ص ۲۲۹
5. James madison
۶. عیسی صدیق - تاریخ فرهنگ اروپا - شرکت سهامی طبع کتاب ۱۳۴۰ ص ۲۲۸
7. ester ward
۸. عیسی صدیق - تاریخ فرهنگ اروپا - شرکت سهامی طبع کتاب ۱۳۴۰ ص ۲۳۰

منابع مورد استفاده

- ۱- استاد مرتضی مطهری - آشنایی با قرآن - روزنامه اطلاعات - اسفندماه ۱۳۷۷.
- ۲- عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ اروپا - شرکت سهامی طبع کتاب - ۱۳۴۰ تهران.
- ۳- رحمت‌الله مهرآز - جنبه‌هایی از توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی - انتشارات زوار - ۱۳۵۲ تهران.
- ۴- ایولاکوست - کشورهای رو به توسعه مترجم، افشار نادری - انتشارات انقلاب اسلامی - ۱۳۷۰ - تهران.
- ۵- علی شریعتمداری فلسفه - دفتر نشر و فرهنگ اسلامی - ۱۳۷۳ - تهران.
- ۶- والتر رادنی، اروپا و عقب‌ماندگی آفریقا - مترجم محمود ریاضی - چاپخش ۱۳۵۶ - تهران.
- ۷- یونسکو - بعد فرهنگی توسعه - مترجم صلاح‌الدین محلاتی ۱۹۹۴ - دانشگاه شهید بهشتی.